

مقاله پژوهشی

مناسبات حکومت و دودمان‌های محلی شیراز عصر ناصری و تأثیر آن بر جامعه شهری

وحید کارگر جهرمی، مقصودعلی صادقی گندمانی*، فاطمه جان احمدی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه تربیت مدرس، تهران- ایران؛ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران- ایران؛

استاد گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران- ایران

تاریخ دریافت: (۱۴۰۰/۰۱/۲۸) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۰/۰۳/۱۲)

Relations Between the Government and Local Dynasties of Shiraz in the Naseri Era and Its Impact on Urban Society

Vahid Kargar Jahromi, Maghsoud-Ali Sadeghi Gandomani*, Fateme Jan Ahmadi Allahyari

PhD Student in the History of Islamic Iran, Tarbiat Modarres University, Tehran- Iran;

Associate Prof, Department of History, Tarbiat Modarres University, Tehran- Iran;

Professor of History, Tarbiat Modarres University, Tehran-Iran

Received: (2021 /04 /17) Accepted: (2021 /06 /02)

Abstract

Although the king was at the head of the political system of the *Qajar period*, it did not have the required strength to dominate powerful urban groups such as local families. The present article aims to study the relationship between the *Qajar government* and the influential local families of Shiraz in the *Naseri era*, using descriptive and analytical methods and relying on library resources. It also studies the impact of these relations on the urban community of Shiraz in the mentioned period. According to the findings, the ruling class power had limited by the wealthy and influential families of Shiraz, such as *Qavam al-Molk*, *Moshir al-molk*, and *Qashqai khans*, who usually held important government positions. They always tried to act against the rival families by the alliance with the government leaders. The rulers of Fars usually were unable to satisfy all the influential families, for this reason, unified with other families against the other inevitably. *Farhad-Mirza Motamed al-Doleh* could remove the *Moshir al-molk family* from power in Shiraz only by uniting with other families. The relations between government and dynasties effect on establishing order and security, the price of goods, especially basic goods, as well as the satisfaction of different sections of Shiraz urban society.

Keywords: Local dynasties, Qajar government, Naseri era, urban society of Shiraz.

چکیده

با اینکه پادشاه در رأس نظام سیاسی دوره قاجاریه قرار داشت؛ اما فاقد نیروی لازم برای تسلط بر گروه‌های قدرتمند شهری مانند خاندان‌های محلی بود. مسئله پژوهش حاضر، چگونگی ارتباط حکومت قاجاریه در عصر ناصری با خاندان‌های بانفوذ شیراز و همچنین تأثیر مناسبات بین حکومت با خاندان‌های مذکور بر جامعه‌شهری شیراز بوده که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. بر اساس یافته‌های پژوهش، قدرت طبقه حاکم از سوی خاندان‌های بانفوذ شیراز مانند قوام‌الملک، مشیرالملک و خوانین قشقایی که معمولاً سمت‌های مهم حکومتی دریافت می‌کردند، محدود می‌شد. تا آنجا که گاه قدرت یک خاندان مانند قوام‌الملک به حدی افزایش می‌یافت که به نوعی آن خاندان، حاکم واقعی شیراز محسوب می‌شد. البته خاندان‌های مذکور رقیب یکدیگر نیز محسوب می‌شدند و همواره تلاش می‌کردند از طریق اتحاد با حکومت علیه خاندان رقیب اقدام کنند. حاکمان فارس نیز که معمولاً قادر به کسب رضایت همه خاندان‌ها نبودند، به ناچار علیه یک خاندان با دیگر خاندان‌ها متحد می‌شدند. به طوری که فرهاد میرزا معتمدالدوله تنها از طریق اتحاد با دیگر خاندان‌ها، موفق به حذف خاندان مشیرالملک از نهاد قدرت در شیراز شد. نحوه مناسبات بین حکومت و خاندان‌ها بر جامعه‌شهری شیراز نیز تأثیر داشت که از آن جمله می‌توان به وضعیت نظم و امنیت، قیمت اجناس و به‌ویژه کالاهای اساسی و همچنین میزان رضایت اقشار مختلف جامعه شهری شیراز اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: دودمان‌های محلی، حکومت قاجاریه، عصر ناصری، جامعه شهری شیراز.

۱. مقدمه

در رأس نظام سیاسی حاکم در دوره قاجاریه، پادشاه قرار داشت. پس از او در نظام سلسله مراتب صدراعظم حضور داشت که تنها در برابر شاه پاسخگو بود و این صدراعظم به کمک وزیران مملکت را اداره می‌کرد. از دیگر گروه‌های طبقه حاکم می‌توان به فرماندهان سپاه، حکام و وزرای ایالات مختلف از جمله فارس اشاره کرد.

ایالت فارس در عصر قاجار با مرکزیت شیراز، به دلایل مختلف مورد توجه پادشاهان بود. ثروت ناشی از زمین‌های پهناور و زرخیز، مجاورت با خلیج فارس و نفوذ انگلیسی‌ها در صفحات جنوبی کشور، مرکز مهم ورود و خروج کاروان‌ها از جنوب به شمال ایران و قرار گرفتن در مسیر جاده مهم بوشهر - تهران و لزوم تأمین امنیت منطقه و پایتخت حکومت پیشین کشور در دوره زندیه، موجبات توجه بیشتر دولت مرکزی به این ایالت را باعث می‌شد. مجموعه این عوامل بر اهمیت سمت حکمرانی فارس در دوره قاجاریه افزوده بود.

حاکم فارس که در شیراز مستقر بود، در جایگاه حکومت فارس مهم‌ترین سمت سیاسی در ایالت فارس به شمار می‌آمد و از قدرت زیادی برخوردار بود و معمولاً از میان شاهزادگان و منسوبین شاه انتخاب می‌شد. مقام وزیر ایالت نیز بلافاصله پس از حکمران قرار داشت که نیابت وی در امور را برعهده داشت. علاوه بر وزیر، عمده‌ترین مقامات ایالتی دیگر مانند کلانتر، بیگلربیگی، ریاست قشون، ایلخان قشقایی و خمسه، رئیس‌التجار، مستوفی اعظم، رئیس تلگرافخانه، رئیس گمرکخانه و... زیر نظر حاکم قرار داشتند. به طور کلی کارکرد اصلی حکومت

در ایالت فارس، برقراری نظم و امنیت و جمع‌آوری مالیات بردرآمد از مردم و انتقال آن به خزانه شاه در پایتخت بود.

با وجود این، حاکم به عنوان نماینده حکومت مرکزی با اینکه فرماندهی نیروهای نظامی ایالتی را در اختیار داشت، اما در بسیاری از زمان‌ها نمی‌توانست در معادلات قدرت در شیراز حرف نخست را بزند. در سلسله مراتب قدرت در شیراز گروهایی دیگر نیز حضور داشتند که قادر بودند قدرت حکمران را نه تنها محدود کنند؛ بلکه در مواردی می‌توانستند زمینه‌های عزل و اخراج حاکم فارس از ایالت را فراهم آورند. خاندان نوری از جمله این گروه‌ها بودند که در دوره فتح‌الحی شاه به مناصب مهم حکومتی دست یافتند (هدایت، ۱۳۳۹: ۹/ ۷۹۱۹-۷۹۲۱؛ شیروانی، ۱۳۳۹: ۸۷۰-۸۷۳؛ فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۰۷).

برخی از اعضای خاندان‌های اشرافی و محلی شیراز در دوره ناصرالدین شاه، مانند قوام‌الملک، مشیرالملک و خوانین قشقایی نیز به دلیل داشتن ثروت و نیز نفوذ در ساختار حکومت توانسته بودند به سمت‌های مهم سیاسی، اداری و نظامی در ایالت مانند وزارت، کلانتر، بیگلربیگی و ایلخانی دست یابند و از این طریق قدرت حکومت را تحت الشعاع قرار دهند. به عنوان منشأ قدرت خاندان‌ها در شیراز، علاوه بر احراز مناصب مهم و موروثی حکومتی، می‌توان به مواردی مانند ارتباط سیاسی و خانوادگی با خاندان سلطنتی و دستگاه حکمران در ایالت، تملک زمین‌های کشاورزی و پایگاه اقتصادی و اجتماعی قبیله‌ای اشاره کرد.

ساختار چندگانه قدرت در شیراز پیامدهایی داشت از جمله تزلزل و ضعف در قدرت حکومت

شعله اشاره کرد. نگارندگان در این نوشتار، مناسبات حاکمیت و دودمان‌های محلی شیراز عصر ناصری و تأثیر آن در زندگی دیگر اقشار جامعه شهری را بررسی و تحلیل کرده‌اند.

۲. خاندان‌های محلی

خاندان‌های قوام‌الملک، مشیرالملک و خوانین قشقایی بیشتر از سایر خاندان‌های محلی شیراز در عصر ناصری قدرتمند بودند و قدرت حکومت را محدود می‌کردند. در این مبحث برای درک بهتر مناسبات آنها با حکومت، این خاندان‌ها به صورت خلاصه بررسی می‌شوند.

۱-۲. خاندان قوام‌الملک

خاندان قوام را می‌توان مهم‌ترین خاندان بانفوذ در سیر تحولات سیاسی - اجتماعی شیراز در دوره قاجاریه دانست. این خاندان نسل خود را به حاجی قوام‌الدین حسن شیرازی، از اعیان شیراز، معاصر با شاه شجاع مظفری و ممدوح حافظ شیرازی می‌رسانند (قوام شیرازی، نسخه خطی شماره ۳۰۱۳، ص ۲-۳).

اعضای این خاندان برای مدت زمان طولانی در دوره قاجار، سمت‌های حکومتی کلانتری و بیگلریگی در شیراز را عهده‌دار بودند و نقش مهمی در ساختار قدرت در ایالت فارس ایفا کردند. میرزا ابراهیم کلانتر شیراز از جمله اعضای این خاندان بود که در به سلطنت رسیدن لطفعلی خان زند و آقا محمدخان قاجار نقش مهمی ایفا کرد و حتی به مقام صدراعظمی شاه قاجاریه رسید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱ / ۴۸۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۴۸؛ رستم‌الحکما، ۱۳۸۲: ۴۷۱).

مرکزی، درگیری و خشونت بین نهادهای قدرت، ایجاد بی‌نظمی و ناامنی در شیراز و در نتیجه تأثیر سوء در زندگی اقشار جامعه شهری شیراز.

در مورد مناسبات حکومت و خاندان‌های محلی شیراز عصر ناصری و تأثیر آن در جامعه شهری تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. البته درباره خاندان‌های شیراز تحقیقاتی مانند «فراز و فرود خاندان‌های دیوانسالار شیراز در عصر ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق)» نوشته شده است؛ اما نویسندگان آن بیشتر به توصیف خاندان‌های محلی پرداخته‌اند و به اشکال مختلف مناسبات این خاندان‌ها با حکومت و تأثیر آن در جامعه شهری اشاره نکرده‌اند و یا مطالب مختصری در آنها یافت می‌شود. حسن امداد نیز در کتاب فارس در عصر قاجار، به صورت کلی وقایع فارس از تشکیل حکومت قاجاریه تا برافتادن آن حکومت را به رشته تحریر درآورده و به شکل موردی به موضوع پژوهش حاضر پرداخته است. از طرفی بیشتر تحقیقات از فعالیت‌ها و اقدامات خاندان‌های محلی شیراز و به‌خصوص خاندان قوام‌الملک بعد از عصر ناصری و در جریان انقلاب مشروطیت صحبت کرده‌اند. از جمله این تحقیقات می‌توان به کتاب‌های آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی، نوشته محمدباقر وثوقی؛ انقلاب مشروطیت در فارس، از منصور نصیری طیبی؛ نهضت آزادیخواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت، نوشته جهانگیر قائم‌مقامی؛ فارس در انقلاب مشروطیت، از مسعود شفیعی سروستانی؛ انقلاب مشروطیت در فارس: ترور و قتل محمدرضاخان قوام‌الملک حکمران فارس و نقش امین خاقان شعله در ترور قوام، تألیف ارسطو

کلانتر نه تنها مسئول وصول مالیات بود، بلکه نظارت بر اداره امور مناطق و جلوگیری از تعدیات و درگیری‌های محلی را نیز برعهده داشت. از جمله وظایف دیگر کلانتر تعیین کدخدایان محلات بود (وارینگ، ۱۳۶۹: ۱۹۵-۱۹۶؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۷۸۳-۷۸۴؛ ۲ / ۱۰۹۱). مجموعه این عوامل به کلانتر قدرت و درآمد زیادی بخشیده بود.

منصب بیگلربیگی نیز از دیگر مقام‌های رسمی بود که پادشاه از میان نمایندگان اشراف و خاندان‌های محلی مورد تأیید مردم منصوب می‌کرد (کوزنتسوا، ۱۳۸۶: ۴۳) و وظیفه اصلی او فراهم آوردن ارزاق و غله برای مردم شهر بود. به نظر می‌رسد بیگلربیگی در این دوره زیر نظر کلانتر انجام وظیفه می‌کرد، هر چند که در برخی زمان‌ها یک نفر به شکل هم‌زمان به سمت کلانتری و بیگلربیگی منصوب می‌شد.

قوام‌الملک دوم ریاست اتحادیه ایل خمسه را نیز عهده‌دار بود. این اتحادیه به دستور ناصرالدین شاه، در زمان حکومت فرهادمیرزا معتمدالدوله در فارس و به منظور جلوگیری از رشد قدرت روزافزون قشایی‌ها و ایجاد تعادل در فارس شکل گرفت. ایل خمسه اتحادیه‌هایی از سه ایل ترک زبان (ایل اینانلو، بهارلو، نفر)، یک ایل عرب زبان (عرب) و یک ایل فارس زبان (باصری) تشکیل می‌شد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۱۱). قدرت خاندان قوام به یاری این ایلات بیشتر از گذشته شد.

پس از مرگ علی‌محمد خان قوام‌الملک در ۱۲ صفر ۱۳۰۱، محمدرضا خان، قوام‌الملک سوم، به قدرت رسید. او نیز ولایات مهمی در ایالت فارس در اختیار داشت و به‌خصوص در جریان مشروط‌خواهی نقش مهمی در معادلات قدرت در

با اینکه او در زمان فتح‌لی‌شاه به قتل رسید (۱۲۱۵ق)، اما فرزندان و نوادگان او تا مدت‌های طولانی به سمت‌های مهم در ایالت فارس دست یافتند. میرزا علی‌اکبر یکی از فرزندان او در سال ۱۲۴۵ق، از فتح‌علی شاه لقب قوام‌الملک دریافت کرد. او به مقام کلانتری در ایالت فارس نیز رسید و به تدریج ثروت و املاک عمده‌ای در نقاط مختلف ایالت فارس به دست آورد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۴۰؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۷۰۸، ۷۴۱؛ بروگش، ۱۳۷۷: ۲ / ۴۷۹).

میرزا علی‌اکبر که به قوام‌الملک اول مشهور شد، در ۲۵ محرم ۱۲۸۲ و بعد از ۵۶ سال کلانتری فارس درگذشت. عنوان قوام‌الملک و جایگاه کلانتری پس از وی به وسیله فرزند و فرزندزادگان او به ارث برده شد. پس از قوام‌الملک، اول فرزندش میرزا علی‌محمد جانشین پدر شد. او به قوام‌الملک دوم مشهور شد و منصب کلانتری به ضمیمه بیگلربیگی ایالت فارس به او واگذار گردید (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۴۷؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۲ / ۹۶۴-۹۶۵، ۹۶۸).

مقام کلانتر در دوره قاجاریه معمولاً به اعضای خاندان‌های سرشناس محلی واگذار می‌شد و اغلب موروثی بود. با اینکه این منصب، ظاهراً زیر نظر حاکم ایالت قرار داشت، اما کلانتران گاه به مقابله با حاکم پرداخته و در درگیری‌های بین حکومت و جامعه شهری شیراز از مردم حمایت می‌کردند. البته در بعضی زمان‌ها نیز با سوء استفاده از قدرت خود علیه مردم اقدام می‌کردند و این موضوع موجبات نارضایتی آنها را فراهم می‌کرد. کلانتران حتی در بعضی از زمان‌ها به دلیل قدرت و نفوذ زیاد به مقام‌های بالای حکومتی منصوب می‌شدند.

فعالیت‌های او را خنثی کند. در واقع شیراز به محل نزاع و قدرت‌نمایی این دو شخص و خاندان تبدیل شده بود (همان: ۳۲۲).

شیراز ایفا کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۲۰۴، ۲۱۶-۲۱۷؛ نجم الدوله، ۱۳۸۶: ۱۲۸؛ کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۱۱).

۲-۲. خاندان مشیرالملک

خاندان مشیرالملک که معمولاً به عنوان وزیران ایالت فارس برای حدود نیم‌قرن در حکمرانی فارس خدمت کردند، از دیگر خاندان‌های بانفوذ شیراز در دوره قاجاریه بودند. در ۱۲۴۵ق، شخصی به نام میرزا محمدعلی خفرکی، در زمان سفر فتحلی‌شاه به شیراز، به لقب مشیرالملک مفتخر شد. او پیش از این وزارت حسینعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس را عهده‌دار بود. فرزند او به نام حاجی میرزا ابوالحسن معروف‌ترین فرد این خاندان محسوب می‌شود که در سال ۱۲۶۲ه.ق و بعد از درگذشت پدرش، علاوه بر دریافت لقب مشیرالملک به مقام وزارت حکومت فارس رسید (فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۷۸۴؛ ۲ / ۱۰۷۰-۱۰۷۲؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۴۰).

مشیرالملک توانست به مدت سی سال خود را یکی از مدعیان قدرت در فارس معرفی کند. نفوذ، سیاست و اقتدار مشیر تا آنجا بود که ظل‌السلطان حاکم فارس، در خاطرات خود او را فردی معرفی کرده که مقدمات اخراج او از حکمرانی ایالت فارس را فراهم کرده است (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۱ / ۳۲۳). ظل‌السلطان در جایی دیگر درباره او چنین می‌نویسد: «اسماً وزیر مالیه و سر رشته‌دار بود، ولی رسماً حاکم و حاکم‌تراش و حاکم عزل کن بود...» (همان: ۳۲۳).

رقیب سرسخت او علی‌محمدخان قوام‌الملک بود که برای اخلال در کارهای او به هر اقدامی دست می‌زد، و مشیرالملک نیز تلاش می‌کرد همه

۲-۳. خوانین قشقایی

علاوه بر خاندان‌های ذکر شده، سران ایل قشقایی در شیراز نیز قدرتمند بودند. یکی از راه‌های فتحعلی‌شاه برای کنترل قدرت قبایل و جلوگیری از شورش آنها علیه حکومت مرکزی جلب و جذب آنها از طریق راه‌هایی مانند اعطای مناصب و دادن امتیاز به آنها بود. تا آنجا که در سال ۱۲۳۴ق، جانی‌خان به منصب ایلخانی‌گری قشقایی رسید و پسرش محمدعلی‌خان ایل‌بیگی شد. ایلخان قشقایی در این زمان ایلخان فارس نیز نامیده می‌شد و از نفوذ زیادی برخوردار بود (فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۷۱۹؛ ایوانف، ۱۳۸۵: ۲۴۵؛ ابرلینگ، ۱۳۸۳: ۱۷). بسیاری از نیروهای قبایل، حکومت ایلخان را به رسمیت می‌شناختند و جز او هیچ پادشاهی را قبول نداشتند. این موضوع قدرت ایلخان را افزایش می‌داد. البته حکومت مرکزی برای تأمین وفاداری سران قبایل، از گروگان‌گیری به گونه‌ای گسترده بهره می‌برد. با این همه، سران عشایر با تکیه به نیروهای مسلح خودشان، اغلب خود را یاغی اعلام می‌کردند و این موضوع معمولاً باعث درگیری آنها با حکومت می‌شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۹۶؛ فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۳۶؛ تروبتسکوی، ۱۳۸۶: ۲۸۹).

البته، ایل قشقایی علاوه بر نقش در امور سیاسی، در کارهای اقتصادی نیز بسیار تأثیر داشتند و به همین علت حاکمان فارس مجبور به لحاظ کردن سهم آنها در قدرت بودند. این موضوع را

نظامی تحت اختیار حاکم فارس قرار داشتند؛ اما اتحاد میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک با محمدقلی‌خان ایل‌بیگی، باعث جمع‌آوری نزدیک به ۱۵ هزار نفر از ایلات و استقرار آنها در صحرای دلگشا در شرق شیراز گردید (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۷۸۸؛ لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۴۸-۹۴۹). ایل‌بیگی می‌خواست جبران جریمه‌ای را که از طرف نظام‌الدوله در موضوع بی‌اجازه آمدن به شیراز شده بود بنماید و قوام‌الملک هم شاید برای جلب نظر امیرکبیر در نظر داشت که نظام‌الدوله صاحب‌اختیار را از فارس بیرون کند (امداد، ۱۳۸۷: ۲۷۵).

سرانجام در درگیری‌هایی که بین دو طرف به وقوع پیوست، عده‌ای از نیروهای دو طرف و حتی مردم شیراز کشته شدند. این حوادث موجبات ایجاد ناامنی در شیراز را فراهم کرد. با رسیدن اخبار ناامنی شیراز به پایتخت، امیرکبیر فردی به نام امیر اصلان‌خان و سپس احمدخان نوایی را به شیراز فرستاد و در نتیجه اقدامات آنها نظم و آرامش در شیراز برقرار شد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۷۹۰؛ خورموجی، بی‌تا: ۳۹-۴۰).

در نمونه‌های دیگر از اتحاد خاندان‌ها علیه حاکم فارس می‌توان به تلاش آنها برای برکناری طهماسب میرزا مؤیدالدوله اشاره کرد. هنگامی که علی‌اکبر قوام‌الملک، میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک و محمدقلی‌خان ایلخانی قشقایی در شوال ۱۲۷۹ق از سوی حاکم به تهران احضار شدند؛ آنها از تهران مقدمات تغییر او از حکومت فارس را فراهم آوردند. هنگامی که حکمران جدید فارس (میرزا یمین‌الدوله ظل‌السلطان) در اواخر ذیحجه ۱۲۷۹ق به شیراز رسید، اجازه داد تا افراد ذکر شده که در تهران در حالت تبعید به سر

می‌توان از تلاش حسینعلی میرزا فرمانفرما، حاکم فارس، برای بازگرداندن ایل قشقایی از کرمان به فارس در سال ۱۲۴۷ق (در اواخر پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار) بعد از مخالفت آنها با وزارت محمدعلی مشیرالملک متوجه شد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۸؛ خورموجی، بی‌تا: ۲۱؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۸۴۶-۸۴۷). محمدعلی‌خان قشقایی و سپس برادرش محمدقلی‌خان قشقایی در زمان ناصرالدین شاه ایلخانی‌گری قشقایی را عهده‌دار بودند. بروز قحطی، اقدامات مخالفان آنها مانند خاندان مشیرالملک و انگلیسی‌ها و عدم مدیریت درست خونین کم‌تجربه و جوان قشقایی بعد از محمدقلی‌خان باعث آشفته‌گی و هرج و مرج در ایل قشقایی تا پایان عصر ناصرالدین‌شاه گردید (ایرجی، ۱۳۷۸: ۷؛ قهرمانی‌ایبوردی، ۱۳۷۳: ۱۳۴-۱۳۷).

۳. مناسبات حاکمان و خاندان‌های محلی شیراز

مناسبات حاکمان و خاندان‌های بانفوذ شیراز در عصر ناصرالدین شاه را می‌توان به اشکال مختلف به شرح زیر تقسیم‌بندی کرد.

۳-۱. اتحاد خاندان‌ها علیه برخی حاکمان

اعضای خاندان‌های ذکر شده در تعیین و یا عزل حکمرانان و وزیران ایالت فارس نقش زیادی داشتند و آنها در برخی از زمان‌ها علیه حاکم فارس با یکدیگر متحد می‌شدند. به طور نمونه هنگامی که حاکم فارس، حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی (نظام‌الدوله صاحب‌اختیار)، بعد از مرگ محمدشاه قاجار در ۱۲۶۴ق، پادشاهی ناصرالدین شاه را به رسمیت شناخت، بزرگان فارس با اطلاع از اختلاف او با صدراعظم، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، علیه نظام‌الدوله شورش کردند. با اینکه نیروهای

خروج ولو موقت یک خاندان دیگر از قدرت را صادر می‌کرد.

به طور نمونه هنگامی که گروهی از مردم شیراز و در رأس آنها زنان در اعتراض به کیفیت نامناسب و کمبود نان در شهر اعتراض کردند، میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک که در تهران بود، فرصت را مغتنم شمرد و ناصرالدین شاه را علیه مسعود میرزا ظل‌السلطان، حاکم فارس، و وزیرش محمدقلی‌خان آصف‌الدوله و بیگلربیگی میرزا علی‌محمد، قوام‌الملک دوم، تحریک کرد. ناصرالدین شاه طی تلگرافی قوام‌الملک را به تهران احضار کرد و با اینکه ظل‌السلطان بی‌گناهی او را به عرض پدر رسانید، اما ناصرالدین شاه نه تنها قبول نکرد؛ بلکه آصف‌الدوله را نیز از وزارت ظل‌السلطان عزل کرد. مدتی بعد خود ظل‌السلطان نیز در ۱۲۸۸ق به تهران فراخوانده شد و حکومت فارس به قاسم‌خان والی واگذار گردید (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۱/۴۵۷-۴۶۶).

گاه در مناسبات حکومت با خاندان‌های بانفوذ شیراز، حاکم فارس بدون جلب حمایت حکومت مرکزی با یکی از خاندان‌ها علیه خاندانی دیگر متحد می‌شد. معمولاً حاکم فارس در این‌گونه اقدامات به نتیجه دلخواه خود دست نمی‌یافت، زیرا این موضوع به ایجاد ناامنی و آشوب در شیراز از سوی خاندان محلی اخراج شده با هدف اعمال فشار به حکومت و بازگشت دوباره به قدرت می‌گردید.

به طور نمونه، هنگامی که یحیی‌خان معتمدالملک (برادر میرزااحسین خان صدراعظم) در ۱۲۹۲ق به عنوان حاکم فارس وارد شیراز شد، همه اختیارات فارس را به میرزا ابوالحسن خان

می‌بردند، بار دیگر به شیراز بازگردند. البته از میان آنها علی‌اکبر قوام‌الملک به سمت نیابت تولیت آستانه امام رضا (ع) به خراسان رفت (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۸۲۵-۸۲۶).

به همین علت، یکی از دغدغه‌های مهم حاکمان فارس جلوگیری از اتحاد این خاندان‌ها و البته تلاش برای ایجاد اختلاف بین آنها بود. به طور نمونه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه حاکم فارس، در ۱۲۷۶ق، میرزا علی‌اکبر، قوام‌الملک اول، کلانتر فارس را مسئول یک درگیری و آشوب در مسجد نو شیراز دانست و او را به تهران تبعید کرد. حسام‌السلطنه قبل از تبعید قوام، میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر فارس را نیز از وزارت عزل کرده و به تهران فرستاده بود. مدتی بعد او که از بودن هم‌زمان قوام‌الملک و مشیرالملک در تهران و اتحاد آنها علیه خود نگران بود، میرزا محمدحسین همدانی را از وزارت برکنار و بار دیگر مشیرالملک را به مقام وزارت خود انتخاب کرده و به شیراز آورد (همان: ۸۲۱-۸۲۲).

۲-۳. برخورد متفاوت حکومت مرکزی و

حاکمان فارس با خاندان‌ها

با اینکه هدف اصلی حکومت مرکزی و حاکمان ایالت فارس برقراری نظم و امنیت در ایالت و به‌خصوص شیراز بود؛ اما گاه نحوه برخورد آنها با خاندان‌های بانفوذ متفاوت بود. حکومت مرکزی اغلب تلاش می‌کرد موجبات اتحاد بین حاکم و خاندان‌های محلی را فراهم کند؛ اما در عمل ایجاد چنین اتحادی دشوار بود و حتی در برخی زمان‌ها به اجبار با حمایت از یکی از خاندان‌های محلی، فرمان عزل حاکم فارس و

۳-۳. اتحاد نهاد قدرت علیه خاندان

مشیرالملک

اعضای خاندان‌های ذکر شده با یکدیگر رقابت داشتند و همواره تلاش می‌کردند با اتحاد با حکومت مرکزی و یا حاکم ایالت فارس، علیه یکدیگر اقدام کنند. حکومت مرکزی نیز در مواردی تلاش می‌کرد با اتحاد با حاکم ایالت و دیگر خاندان‌های رقیب، زمینه خروج یکی از خاندان‌ها از معادلات قدرت در شیراز را برای همیشه یا به شکل موقت فراهم آورد.

به طور نمونه می‌توان به حذف خاندان مشیرالملک در نتیجه اتحاد سایر نهادهای قدرت اشاره کرد. با روی کار آمدن فرهاد میرزا معتمدالدوله در فارس در ۱۲۹۳ق، علی‌محمدخان، قوام‌الملک دوم، و مسعود میرزا ظل‌السلطان حاکم سابق فارس که در این زمان در تهران حضور داشتند و با میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک دشمن بودند، نزد ناصرالدین شاه و وزیران چنین القا کردند که همه ناامنی‌ها و شرارت‌ها در شیراز و سایر مناطق ایالت فارس به تحریک مشیرالملک است. به همین خاطر ناصرالدین شاه به فرهاد میرزا معتمدالدوله دستور داد تا برای آرامش منطقه علیه مشیرالملک اقدام کند و سرانجام با اقداماتی که قوام‌الملک انجام داد، توانست زمینه خارج کردن رقیب سرسخت و قدیمی خود را فراهم آورد (جیمز، ۱۳۶۸: ۳۱۷؛ امداد، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

نحوه برخورد معتمدالدوله با مشیرالملک نیز خشن بود. بدین‌صورت که بعد از ورود به شیراز دستور فلک کردن او را داد و سپس او را روانه زندان کرد و بعد از گرفتن پول زیادی از او، وی را به عتبات تبعید کرد (ر.ک: سیاح، ۱۳۵۶: ۱۶؛

مشیرالملک واگذار کرد. این موضوع موجبات رنجش و ناراحتی میرزا علی‌محمد، قوام‌الملک دوم، را فراهم کرد. معتمدالملک حتی بعد از مدتی قوام‌الملک را از مقام کلانتری شیراز برکنار و به جای او مؤیدالملک را به کلانتری و بیگلربیگی شیراز منصوب کرد. قوام بعد از این اتفاق، به فکر عزیمت به تهران افتاد و پسرش محمدرضا و برخی از منسوبانش در مسجدنو به بست نشستند. هنگامی که معتمدالملک از معادلات موجود در ساختار قدرت در شیراز آگاهی یافت و نگران توطئه‌ها و اقدامات قوام‌الملک در تهران علیه خود شد؛ از رنجاندن او و پسرش پشیمان شد. او تلاش نمود تا محمدرضا را از بست خارج کند و مانع از رفتن قوام‌الملک به تهران شد. باوجود این، مدتی بعد قوام‌الملک که از اوضاع آشفته حکومت و نفوذ بیش از اندازه رقیب خود مشیرالملک بیمناک شده بود، با پسرش محمدرضا، رهسپار تهران شد (امداد، ۱۳۸۷: ۲۶۹-۲۷۱).

با رفتن قوام، ناامنی، دزدی و اغتشاش در شیراز و راه‌های منتهی به آن افزایش یافت. بسیاری این ناامنی‌ها را به تحریک عوامل قوام‌الملک در شیراز می‌دانستند. هنگامی که این حوادث به گوش ناصرالدین شاه رسید، ابتدا در ۱۲۹۳ق، ضمن عزل معتمدالملک، حکومت فارس را ضمیمه قلمرو مشیرالدوله سپهسالار حاکم خراسان کرد و سپس معتمدالدوله فرهادمیرزا را با اختیارات تام به فارس اعزام داشت و از او خواست تا با قدرت هر چه بیشتر ریشه فساد، ناامنی و آشوب در شیراز را از بین ببرد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۸۴۹؛ امداد، ۱۳۸۷: ۲۷۴).

و در نهایت پایان حکمرانی خود در ایالت فارس قلمداد می‌کند.

مشیرالملک با همه سختگیری‌های معتمدالدوله، در اول رجب ۱۲۹۴ به شیراز آمد و در جمادی‌الاول ۱۲۹۶ تلاش نمود با شکایت از معتمدالدوله به مرکز، علیه او اقدام کند؛ اما او که در سال‌های پایانی عمر خود قرار داشت، دیگر نمی‌توانست مهره خطرناکی برای سایر رقبای قدرتمند در شیراز باشد. مشیرالملک در دوران حکمرانی مسعود میرزا ظل‌السلطان نیز عملاً خانه‌نشین بود و تلاش‌های او برای مسلط شدن بر اوضاع سیاسی شیراز و فارس و ضربه زدن به رقیب دیرین خود - قوام‌الملک - به جایی نرسید (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۳۲۴؛ وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۷۳-۷۴، ۱۰۹).

هرچند اتحاد ناصرالدین شاه، ظل‌السلطان و قوام‌الملک مانع قدرت‌یابی دوباره مشیرالملک در سال‌های پایانی عمر او بود؛ اما به نظر می‌رسد نداشتن فرزند ذکور که بتواند مسیر پدر را بعد از مرگ ادامه دهد، نقش مهم‌تری در پایان دادن به نفوذ و قدرت یاران او ایفا کرد.

۳-۴. یکه تازی خاندان قوام‌الملک

به دنبال تبعید مشیرالملک و کوتاه شدن دست او از قدرت، همه امور حکومتی فارس به قوام‌الملک و فرزندانش منتقل شد. در بیستم ربیع‌الثانی ۱۲۹۸، فارس ضمیمه قلمرو حکومت مسعودمیرزا ظل‌السلطان شد و فرهاد میرزا معتمدالدوله از حکمرانی فارس کنار گذاشته شد. ظل‌السلطان که حکومت نیمی از ایران را در اختیار داشت، فرزند خود سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله

ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۱/ ۳۲۳؛ ویلس، ۱۳۶۶: ۸۶-۸۷).

با خارج شدن مشیرالملک از ساختار قدرت در شیراز، فضا برای دیگر مدعیان قدرت از جمله خاندان قوام بازتر شد. با وجود این، مشیرالملک بعدها تلاش نمود تا بار دیگر به ایران بازگردد که نحوه واکنش معتمدالدوله با درخواست او نشان‌دهنده قدرت و ترس حکمران فارس از مشیرالملک بود. هنگامی که مشیرالملک در اواخر جمادی‌الاول ۱۲۹۴، در تلگرافی به صدراعظم (سپهسالار) خواهان بازگشت به تهران شد، سپهسالار موافقت با درخواست او را منوط به موافقت حکمران فارس کرد. فرهادمیرزا در پاسخ به صدراعظم چنین نوشت:

چنانچه مشیرالملک را اجازه تهران آمدن بدهند، امورات حکومتی ایشان اخلال پیدا خواهد کرد و بهتر آن است [تا ایشان] را هم احضار نمایند (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۷۱).

هنگامی که مشیرالملک از عتبات به سمت ایران حرکت کرد و به همدان رسید، از نصرت‌الدوله حاکم آنجا خواست تا از طرف او از فرهادمیرزا دلجویی کند؛ اما فرهادمیرزا وساطت نصرت‌الدوله را نپذیرفت و چنین پاسخ داد:

خیلی آسان‌تر از برای ایشان خواهد بود که بگویند از حکومت فارس چشم‌پوشی کن تا این که این مملکت به واسطه رفتن مشیرالملک به تهران بی‌نظم باشد (همان: ۷۲).

بنابراین آن طور که از پیام‌های رد و بدل شده بین افراد مذکور مشخص است، حکمران مقتدر فارس از بازگشت دوباره مشیرالملک از عراق به ایران بیم دارد؛ تا آنجا که فرهاد میرزا بازگشت مشیرالملک را به منزله بی‌نظمی و ناامنی در شیراز

را نایب‌الایاله فارس کرد و میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان را به وزارت و پیشکاری او برگماشت. در این دوران علی‌محمدخان قوام‌الملک و پسرش محمدرضا بیگلربیگی یکه‌تاز میدان سیاست در شیراز و سراسر فارس شدند. به تدریج قدرت قوام‌الملک تا آنجا افزایش یافت که همه امور حکومتی به او سپرده شد و از صاحب‌دیوان تنها یک اسم باقی ماند (فسایی، ۱۳۸۲: ۸۶۴-۸۶۵؛ وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۶۰؛ امداد، ۱۳۸۷: ۲۹۹).

صاحب‌دیوان خود اهل شیراز و عمومی قوام‌الملک بود و قدرت لازم در حکومت فارس را نداشت و همه کارها به دست قوام‌الملک انجام می‌شد و حتی نایب‌الایاله فارس، جلال‌الدوله، نیز قدرت چندانی در اداره شیراز و فارس نداشت. قدرت خاندان قوام‌الملک در این دوره و نقش خاندان‌ها در شیراز را می‌توان از پیام محرمانه جلال‌الدوله به پدرش مسعودمیرزا ظل‌السلطان در ۱۳۰۰ق به خوبی دریافت:

نه [من] حاکم نه صاحب‌دیوان، حاکم قوام-الملک [است] و میرزا عبدالله میرزای او که الحال وزیر مالیات فارس است، یک دینار از هیچ بابت نه عاید من می‌شود و نه عاید صاحب‌دیوان و عملجات ماها تمام گرسنه هستند (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

۴. اختلاف حکومت با خاندان‌ها و تأثیر سوء آن بر جامعه

خاندان‌های بانفوذ شیراز با یکدیگر رقابت داشتند و همواره تلاش می‌کردند با اتحاد با حکومت علیه خاندان رقیب اقدام کنند. در زمان‌هایی که حاکمان فارس نیز علیه یک خاندان با

خاندانی دیگر متحد می‌شدند تا معادلات قدرت در شیراز را به نفع خود تغییر دهند؛ خاندان خارج شده از قدرت بعد از مدتی به اشکال مختلف مانند اتحاد با برخی از سردمداران حکومت مرکزی و یا کمک گرفتن از نیروها و هواداران خود به منظور ایجاد ناامنی و شورش در شیراز، زمینه بازگشت دوباره خود به شهر را فراهم می‌کردند. در واقع حکومت مرکزی به منظور پایان دادن به شورش و ناامنی در ایالت فارس یا مجبور به تغییر سریع حاکم بود و یا می‌بایست حاکم را به بازگرداندن دوباره فرد اخراج شده از قدرت به شیراز مجاب می‌کرد. زیرا برقراری نظم، امنیت و آرامش در شیراز و در نتیجه ایجاد رضایت در بین اقشار مختلف جامعه شهری شیراز از حکومت، بدون جلب رضایت خاندان‌های قدرتمند در شیراز غیرممکن بود. از طرفی اختلاف خاندان‌ها با یکدیگر و تلاش آنها به منظور اتحاد با حکومت برای ضربه زدن به خاندان دیگر، در زندگی اقشار مختلف مردم شیراز نیز تأثیر داشت.

۱-۴. بی‌نتیجه ماندن صندوق عدالت

از مهم‌ترین نمونه‌های تأثیر اختلافات ذکر شده در زندگی شهری اقشار مختلف مردم شیراز می‌توان به بی‌نتیجه ماندن صندوق عدالت در شیراز اشاره کرد.

ناصرالدین شاه قاجار در اوائل سال ۱۲۷۷ق، سنت پیشین برپایی دادگاه شخصی هفتگی مظالم را برای شنیدن شکایات مردم دایر کرد. او روزهای یکشنبه را برای این موضوع تعیین و مراجعه وزرا در این روز را ممنوع اعلام کرد. همچنین دستور داد تا این اقدام در ایالات دیگر نیز اجرا شود و

بود که هر دو رقیب و دشمن سرسخت یکدیگر بودند.

البته در رابطه با صندوق‌های عدالت روایت‌های دیگری مبنی بر عدم توجه به دادخواست‌های مردم از سوی حاکم ایالات نیز وجود دارد. از جمله وقایع اتفاقیه بر عدم همکاری حاکم ایالات با حکومت مرکزی در اجرای صندوق عدالت تأکید دارد. به طور نمونه در سال ۱۲۹۴ق و در زمان حکمرانی فرهادمیرزا معتمدالدوله، از تهران مأموری برای صندوق عدالت به شیراز فرستاده شد تا نامه‌هایی که برای ناصرالدین شاه نوشته شده بود را به تهران منتقل کند. معتمدالدوله به این درخواست بی‌توجهی کرد و در پاسخ چنین نوشت: «اگر من حاکم باید باشم اجرای این کار در حکومت من محال است و اگر حتماً باید این کار اجرا شود، مرا احضار کنید». هر چه قبول این کار را از تهران به حاکم فارس سفارش کردند و تأکید کردند که ضروری برای حکومت نخواهد داشت، قبول نکرد و در نتیجه حکومت مرکزی مجبور شد این شیوه بررسی نامه‌های صندوق را در شیراز متوقف کند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۷۵).

به هر حال، ساختار قدرت در شیراز و ایالت فارس به گونه‌ای بود که در عمل صندوق‌های عدالت که با هدف رسیدگی به دادخواست‌های مردم تشکیل شده بود به دلیل اختلاف بین نهادهای قدرت نتوانست موفق باشد و بعد از مدتی دستور جمع‌آوری آنها صادر شد.

۲-۴. ایجاد ناامنی در شهر و افزایش قیمت مواد

غذایی

هنگامی که روابط بین حاکم ایالت و خاندان‌ها

همین موضوع مقدمه تأسیس صندوق عدالت شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱/ ۹۲-۹۳). به دستور ناصرالدین شاه، صندوق عدالت در سراسر ایران تشکیل شد تا مردم شکایت‌های خود را در صندوق‌ها ریخته و هر هفته توسط چپار دولتی پست، برای رسیدگی، به تهران فرستاده شوند. در سال ۱۲۹۱ق و در زمان حکمرانی سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه و وزیر او میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک، صندوق عدالت از طرف حکومت مرکزی با سه مأمور از تهران به شیراز فرستاده و در مسجد وکیل، در برابر دید همگان قرار داده شد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۸۴۶-۸۴۷). با آمدن صندوق عدالت، رقابت‌های شدید بین مشیرالملک و میرزا علی محمد قوام‌الملک آشکار شد؛ زیرا بیشتر شکایت‌نامه‌ها توسط عوامل آن دو رقیب برضد یکدیگر در آن صندوق ریخته می‌شد. یکی از شکایت‌های آنان این بود که حسین آبی مشاور مشیرالملک، آب‌های مالکان مسجد بردی را تصاحب کرده و این موضوع باعث خشک شدن باغ‌های آنها شده است. حسام‌السلطنه بعد از بررسی دستور پرکردن قنات‌های مشیرالملک را داد و به این ترتیب شاکیان از پای صندوق عدالت خارج شدند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹). کارگزاران مشیرالملک چون شکایت اهالی قصرالدشت را به تحریک عوامل میرزا علی محمدخان قوام‌الملک می‌دانستند، آنان نیز اصناف شهر شیراز را تحریک کردند تا شکایت‌نامه‌ای مبنی بر گرفتن وجوهات و مالیات زیاد علیه قوام‌الملک بنویسند و بعد از امضا و مهر کردن، آن را در صندوق عدالت بیاندازند (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۸۴۶-۸۴۷).

بنابراین اغلب شکایت‌نامه‌هایی که در صندوق عدالت انداخته می‌شد، از مشیرالملک و قوام‌الملک

قوام‌الملک و انتقال وی به اصفهان، ابواب جمعی او در شیراز را به مؤتمن‌الملک، پسر صاحب‌دیوان، واگذار کردند. با انتخاب احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا به حکومت فارس در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵، محمدرضاخان قوام‌الملک سوم بار دیگر به شیراز آمد (همان: ۳۲۷-۳۳۷).

محمدتقی رکن‌الدوله با رسیدن به حکومت فارس در سال ۱۳۰۹ق، با قوام‌الملک سوم اختلاف پیدا کرد. هنگامی که در ۱۶ شوال این سال رکن‌الدوله وارد شیراز شد، گروهی از مردان و زنان از قوام‌الملک شکایت کردند و به نظر می‌رسد این موضوع باعث بی‌اعتنایی رکن‌الدوله به قوام شد. قوام‌الملک در مراسم سلام عام رکن‌الدوله شرکت نکرد و به همین دلیل، با برخورد شدید محمدتقی رکن‌الدوله روبه‌رو شد و دستور داد او را چوب بزنند. این اقدام رکن‌الدوله واکنش حکومت مرکزی را در پی داشت و باعث گردید امین‌السلطان (صدراعظم) در تلگرافی به رکن‌الدوله خواستار آزادی فوری قوام و احترام به او شود. در این تلگراف چنین آمده بود: «برای چه او را تنبیه کرده و حبس کرده‌اید؟ فوراً مرخص کنید» (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۴۰۴-۴۰۵).

آنها همچنین رئیس تلگراف‌خانه ایرانی را مأمور کردند که قوام‌الملک را با احترام از زندان بیرون آورد. رکن‌الدوله که از این اقدام حکومت مرکزی و حمایت آنها از قوام‌الملک ناراحت شده بود، در تلگرافی به مرکز چنین نوشت: «با این حالت من قوه حکومت ندارم به واسطه اینکه اگر قوام‌الملک مستخلص شود، شهرها و بیرون‌ها مغشوش خواهد شد» (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۴۰۵). از مرکز چنین جواب دادند همین قدر که «او را چوب زدید و از

تیره می‌گردید، زندگی اقشار مختلف جامعه شهری با مشکل روبه‌رو می‌شد. در یک نمونه، هنگامی که علی‌محمد قوام‌الملک دوم در ۱۲ صفر ۱۳۰۱ درگذشت، ارتباط نزدیک صاحب‌دیوان با محمدرضا قوام‌الملک سوم رو به تیرگی گرایید. این اختلاف تا آنجا بالا گرفت که گروهی از هواداران قوام به منظور شکایت از صاحب‌دیوان در مسجد نو بست نشستند. صاحب‌دیوان که شکایت آنها را به تحریک محمدرضا قوام‌الملک می‌دانست، در پیغامی شدیدالحن از او چنین انتقاد کرد: «دست از این حرکات بردار و آلا [تو را] می‌آورم تا کمرت را زیر چوب می‌ریزم و صد هزار تومان جریمه به جهت شاه و ظل‌السلطان می‌گیرم و مغلوباً تو را به تهران یا به اصفهان می‌فرستم» (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۲۲۱). پاسخ قوام‌الملک بی‌اعتنایی به تهدیدات صاحب‌دیوان بود (همان‌جا).

نقش و قدرت خاندان قوام و تأثیر اقدامات آنها بر جامعه شهری شیراز، هنگام شورش مردم به گرانی نان در ۱۳۰۳ق بیشتر آشکار شد. میرزا فتحلی خان صاحب‌دیوان، شورش مردم شیراز را در نتیجه تحریکات و اقدامات قوام‌الملک سوم می‌دانست که قصد دارد با ایجاد ناامنی در شهر مقدمات برکناری او از وزارت و پیشکاری ایالت فارس و انتصاب خود به این سمت را فراهم کند. او در تلگراف‌هایی به ناصرالدین شاه قاجار و مسعودمیرزا ظل‌السلطان - حکمران فارس - در اصفهان به این موضوع اشاره کرد و آنها نیز در تلگراف‌هایی گفته‌های او را تأیید کردند (ر.ک: امداد، ۱۳۸۷: ۳۲۷-۳۲۸). این موضوع باعث شد تا ظل‌السلطان افرادی را برای دستگیری قوام‌الملک سوم به شیراز اعزام کند. آنها ضمن دستگیری

کار خلع کردید، مرخص کنید بیاید به تهران» (همان‌جا).
قوام‌الملک و پسرش پس از آزادی به تهران و از آنجا به خراسان فرستاده شدند (همان‌جا).

نحوه پاسخ حکومت مرکزی به تلگراف رکن‌الدوله بیانگر وحشت و نگرانی حکومت مرکزی از پیامدهای برخورد خشونت‌آمیز رکن‌الدوله با قوام‌الملک بود. به نظر می‌رسد رکن‌الدوله برخلاف حکومت مرکزی از نفوذ زیاد قوام‌الملک در شیراز و اقدامات او به منظور ایجاد نامنی بعد از خروج از شهر بی‌اطلاع بود. وقوع حوادث بعدی در ایالت فارس بعد از خروج قوام‌الملک، مهر تأییدی بر نگرانی حکومت مرکزی و تأثیر مناسبات تیره رکن‌الدوله با خاندان قوام بر اقشار مختلف جامعه شهری شیراز است. زیرا به محض اخراج قوام‌الملک از شیراز، حسنعلی نصیرالملک، معاون رکن‌الدوله، که یکی از دخترانش همسر قوام‌الملک بود، در اعتراض به رفتن قوام‌الملک، از کارهای حکومتی کناره‌گیری کرد. حسین خان بهارلو و رضاخان عرب نیز که هر دو از نزدیکان قوام‌الملک بودند، آن‌چنان فارس را دچار اغتشاش کردند که رفت و آمد در راه‌ها و مال‌التجاره‌ها به سختی انجام می‌گرفت. بعضی دهات غارت و از سکنه خارج شد و مأموران حکومتی قادر نبودند که از مردم مالیات بگیرند. در شهر شیراز هم دزدی و آدم‌کشی بسیار اتفاق افتاد و روابط رکن‌الدوله و روحانیان شیراز نیز تیره شد. نامه‌هایی از قوام‌الملک به حسین خان بهارلو و رضاخان عرب به دست آمد که آنان را ترغیب به اغتشاش می‌کرد. با اینکه نیروهای دولتی فارس در تعقیب حسین خان و رضاخان بودند اما موفق به دستگیری آنها نشدند. رکن‌الدوله که از سوء تدبیر

خود پشیمان شده بود، درصدد دلجویی از حاج نصیرالملک و قوام‌الملک برآمد و نصیرالملک که دید رکن‌الدوله حاضر به جبران رفتار گذشته خود می‌باشد، از قوام‌الملک خواست که به شیراز بازگردد. قوام‌الملک در حال بازگشت به شیراز بود که رکن‌الدوله به علت اوضاع بحرانی در فارس در ۲۶ شعبان ۱۳۱۰ به تهران احضار شد (امداد، ۱۳۸۷: ۳۶۱، ۳۶۸).

۵. اتحاد حکومت با خاندان‌ها و تأثیر مثبت آن

بر جامعه

هنگامی که مناسبات بین حاکم ایالت فارس و خاندان‌ها حسنه بود، سایر اقشار جامعه شهری نیز در وضعیت مناسبی قرار داشتند (آرشیو ملی ایران، شناسه سند: ۲۹۵/۷۴۱۵). به طور نمونه زمانی که سلطان‌اویس میرزا احتشام‌الدوله در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ به حکومت فارس انتخاب شد، هر چند مناسبات او با محمدرضاخان، قوام‌الملک سوم، در ابتدا به تیرگی گرایید؛ اما آنها بعد از مدتی با یکدیگر همکاری کردند. این اتفاق باعث موفقیت اقدامات حکومت و در نتیجه جلب رضایت و خوشحالی اقشار مختلف جامعه شهری شیراز، به دلیل پایین آمدن قیمت اجناس شد (وقایع/تفاهیه، ۱۳۸۳: ۳۲۷-۳۲۹؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۲، ۱۲۱). گزارش‌های برخی اسناد در حین سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا و قبل از انعقاد قرارداد رژی، نیز از رضایت تاجران شیرازی از احتشام‌الدوله که بعد از مرگ پدرش (فرهاد میرزا معتمدالدوله) به لقب معتمدالدوله نیز دست یافته بود، حکایت دارد (آرشیو ملی ایران، شناسه سند:

(۲۹۵/۷۴۷۰).

مانند قوام و برقراری رابطه حسنه بین آنها با حاکم ایالت مشکل بوده است. این موضوع نقش مهم خاندان‌ها در ساختار قدرت در شیراز و تأثیرگذاری آنها بر مناسبات حکومت و جامعه شهری شیراز را به اثبات می‌رساند.

در نمونه‌ای دیگر، هنگامی که محمدتقی رکن‌الدوله در ۹ صفر ۱۳۱۲ وارد شیراز شد، بعد از مدتی در روابط بین او با قوام‌الملک سوم تیرگی ایجاد شد و قوام‌الملک با پسرش به بوشهر رفتند. هنگامی که بی‌نظمی و آشوب در شیراز و شهرهای دیگر فارس افزایش یافت و حتی درگیری‌هایی بین اعراب اتفاق افتاد؛ رکن‌الدوله مجبور به بازگرداندن قوام‌الملک و پسرش از بوشهر شد. او حکومت داراب و ایلات خمسه و لارستان و شهر و حومه را به قوام‌الملک داد و کلاتری شهر را نیز به فرزند او حبیب‌الله خان واگذار کرد. همین که ایلات خمسه به قوام‌الملک و شهر و حومه به پسران او سپرده شد، امنیت برقرار گردید و کارها رفته رفته منظم شد (همان: ۴۶۱، ۵۰۰-۵۰۱).

البته همیشه برقراری نظم و امنیت در شیراز، منوط به اتحاد بین حکومت و خاندان‌ها نبود و می‌بایست به نقش دیگر نهادهای قدرتمند در شیراز مانند روحانیان و بازرگانان نیز توجه کرد. به عبارتی دیگر این نهادها نیز می‌توانستند در چگونگی مناسبات بین حکومت و خاندان‌ها تأثیرگذار باشند.

به طور نمونه، هنگامی که حاکم جدید حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه در ۸ شوال ۱۳۱۰ وارد شیراز شد، قوام‌الملک سوم پیشاپیش استقبال کنندگان وارد ارگ شد. با اینکه ارتباط نظام‌السلطنه با قوام‌الملک دوستانه بود، اما وقوع حادثه‌ای در

نجم‌الدوله نیز که در سال ۱۳۰۶ ق و مقارن با همین زمان به شیراز سفر کرده، به ارزانی کالاهای اساسی در شیراز اشاره کرده و می‌نویسد: «تمام جلگه [شیراز] سبز و خرم و ارزانی است. نان، یک من: سیصد دینار؛ زغال، خرواری: یک تومان؛ هیزم: ۱۰۱ دینار؛ کاه: دو قران و هکذا سایر» (نجم‌الدوله، ۱۳۸۶: ۱۳۰).

این موضوع در تلگراف ناصرالدین شاه قاجار به احتشام‌الدوله نیز به خوبی مشخص است. پادشاه در این تلگراف ضمن ابراز رضایت و تشکر از احتشام‌الدوله و تمدید حکومت وی برای یکسال دیگر، از اقدامات قوام‌الملک سوم نیز تشکر کرد. در قسمتی از این تلگراف چنین آمده بود:

احتشام‌الدوله، از طرز حکومت و درست‌رفتاری شما و نظم و انتظام امساله فارس کمال خوشوقتی را داریم، حقیقت به طوری که مقصود خاطر ما بود و دستورالعمل داده بودیم رفتار کرده است. این است که لازم باشد رضای خاطر خودمان را مرقوم داریم که بدانید قدر خدمت و ناخدمتی هیچ‌کدام مجهول نمی‌ماند.... با این وضع حکومت امساله شما ابدای تغییر و تبدیل ندارد و سال آینده هم انشاءالله در کمال استقلال حاکم هستید و همین دست خط تلگرافی ما به منزله فرمان سال نو شماست. به حاجی نصیرالملک و قوام‌الملک هم که حقیقت امسال خیلی خوب از عهده خدمات برآمدند اظهار التفات و رضایت خاطر همایون ما را برسانید (وقایع/تفاتیبه، ۱۳۸۳: ۳۲۹-۳۳۰).

آنچه که از این تلگراف استنباط می‌شود این است که نظم و امنیت در شیراز و ایالت فارس بدون جلب رضایت خاندان‌های قدرتمند در شیراز

دوران نظام‌السلطنه به جای اغتشاش با حکومت همکاری کردند (وقایع/تفاتیقه، ۱۳۸۳: ۴۵۸).

این موضوع نقش خاندان قوام در ایجاد آشوب در دوران برخی از حاکمان ایالت فارس با هدف تأثیر بر حکومت مرکزی را تأیید می‌کند.

۶. نتیجه

قدرت حکومت قاجاریه در شیراز عصر ناصری از سوی گروه‌های مختلف جامعه شهری مانند بازرگانان، روحانیان و خاندان‌ها محلی محدود می‌شد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد مناسبات حکومت با خاندان‌های محلی شیراز یک رابطه یک سویه و تک قطبی و از نوع رابطه حاکم و محکوم نیست؛ بلکه رابطه‌ای متقابل و دو سویه می‌باشد.

با اینکه اعضای مهم در ساختار قدرت در شیراز تلاش می‌کردند به منظور حفظ منافع خود، تا حد امکان سهم یکدیگر در قدرت را به رسمیت بشناسند؛ اما در بسیاری از زمان‌ها با دست‌اندازی یکی از قدرت‌ها به حریم سایر نهادهای قدرت، موجبات اختلاف و در نهایت درگیری و مبارزه بین آنها ایجاد می‌گردید. پیامد مهم این اختلافات که گاه به خشونت نیز می‌انجامید، ایجاد ناامنی در شیراز و به دنبال آن تأثیر سوء در زندگی اجتماعی سایر اقشار جامعه شهری در شیراز را به همراه داشت.

قدرت طبقه حاکم از سوی خاندان‌ها و اشرافیت محلی شیراز عصر ناصری مانند قوام‌الملک، مشیرالملک و خوانین قشقایی محدود می‌شد. این خاندان‌ها که به دلیل ثروت و نفوذ زیاد معمولاً سمت‌های مهم حکومتی مانند وزارت و

مناسبات این دو نفر اختلال ایجاد کرد. گروهی از مردم شیراز به رهبری سید علی‌اکبر فال‌اسیری از روحانیان بانفوذ شیراز که نقش مهمی در لغو قرارداد رژی داشت، در اعتراض به گرانی گندم و کمبود نان در شهر به قیام پرداختند. آنها به قوام‌الملک اعتراض کردند که به دلیل نگه داشتن چندین خروار گندم و عدم فروش آن در شکل‌گیری چنین حادثه‌ای نقش داشته است و در نتیجه درخواست خروج او از شیراز را مطرح کردند. نظام‌السلطنه وقتی متوجه شد ممکن است تقاضای اخراج قوام‌الملک به تقاضای اخراج خودش ختم شود؛ قوام‌الملک و فرزندانش را به داراب فرستاد (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۱۸۳-۱۸۶؛ امداد، ۱۳۸۷: ۳۶۲).

بنابراین نظام‌السلطنه در ۱۳۱۱ق با اینکه نظم و امنیت را در شیراز برقرار کرده بود، از حکومت فارس عزل و به جای او محمدتقی رکن‌الدوله برای بار دوم به حکومت فارس انتخاب شد. علت اصلی برکناری نظام‌السلطنه مخالفت امین‌السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه) با او بود. امین‌السلطان می‌خواست به هر ترتیبی که شده قوام‌الملک را که در این زمان در تهران بود به شیراز بازگرداند. او حتی برای اینکه ناصرالدین شاه را راضی به این کار نماید، مبلغ دویست هزار تومان بر مالیات فارس و گمرکات افزایش داد و سرانجام شاه پینشهاد او را پذیرفت و نظام‌السلطنه را عزل کرد (امداد، ۱۳۸۷: ۳۶۶-۳۶۷).

قوام‌الملک در اواسط ذیحجه ۱۳۱۱ وارد شیراز شد و برای برقراری امنیت در شیراز بعضی از کلانتران عرب را تنبیه کرد. قوام‌الملک به طور آشکارا آنها را مورد خطاب قرار داده بود که چرا در

علت تلاش می‌کرد رضایت نهادهای قدرت در شیراز را کسب کند.

البته واکنش حکومت مرکزی در هنگام بروز اختلاف بین حاکم ایالت با خاندان‌های با نفوذ شیراز نیز یکنواخت نبود. حکومت مرکزی در برخی زمان‌ها از خاندان‌ها حمایت می‌کرد و تلاش می‌نمود یا حاکم را عزل کرده و یا از او بخواهد ضمن عقب‌نشینی از موضع خود به درخواست‌های خاندان‌های معترض توجه کند. در برخی از زمان‌ها نیز با حمایت از حاکم و خاندان هوادار او، علیه خاندانی که باعث بی‌نظمی و ناامنی در شیراز شده بود اقدام می‌کرد. در بعضی زمان‌ها نیز قدرت یک خاندان تا آنجا افزایش می‌یافت که حکومت مرکزی توانایی لازم برای مهار و برخورد با آن خاندان را نداشت.

به‌طور کلی در این دوره با کاهش کم و بیش قدرت حکومت مرکزی و حاکم ایالت فارس مستقر در شیراز به عنوان نماینده حکومت مرکزی روبه‌رو هستیم. خیزش و شورش نیروهای یاغی در شهر، افزایش ناامنی و فشار و خشونت بر اقشار مختلف مردم شیراز تنها نمونه‌ای از نتایج عدم اقتدار حکومت برای کنترل قدرت خاندان‌های محلی شیراز بود.

منابع

آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
ابرلینگ، پیر (۱۳۸۳). *کوچ‌نشینان قشقایی فارس*. ترجمه فرهاد طیبی‌پور. تهران: شیرازه.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۶۷). *میرآة البلدان*. تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.

کلانتر دریافت می‌کردند، با یکدیگر رقابت داشتند و معمولاً تلاش می‌کردند با اتحاد با حکومت مرکزی و یا حاکم فارس علیه خاندان رقیب اقدام کنند.

حاکم فارس که رضایت حکومت مرکزی و اقشار مختلف جامعه‌شهری از خود را منوط به برقراری نظم و امنیت در شیراز می‌دانست، تلاش می‌کرد با کوتاه آمدن در برابر درخواست‌های خاندان‌ها مانع از عزل خود از سوی حکومت مرکزی شود. با وجود این، حاکمان فارس معمولاً قادر به تأمین درخواست همه خاندان‌های محلی نبودند و این موضوع آینده سیاسی آنها را با خطر جدی روبه‌رو می‌کرد. زیرا هر یک از خاندان‌ها هنگامی که از سوی حاکم و دیگر خاندان‌ها از قدرت خارج می‌شدند، معمولاً دو اقدام را انجام می‌دادند. یا تلاش می‌کردند با استفاده از نفوذ خود در حکومت مرکزی علیه حاکم فارس و دیگر رقیبان اقدام کنند و یا با استفاده از قدرت هواداران خود در شیراز و دیگر مناطق فارس در ایجاد ناامنی، حکومت مرکزی را وادار به اخراج حاکم فارس از ایالات و انتصاب حاکم جدید می‌کردند. در مواردی نیز حاکم تلاش می‌کرد با دعوت از خاندان مخالف برای بازگشت به شیراز و سهم شدن دوباره آن در قدرت، مانع از عزل خود از سوی حکومت مرکزی شود.

گاه نیز همه خاندان‌های بانفوذ علیه حاکم که حاضر به تقسیم قدرت نبودند، متحد می‌شدند تا با تحریک حکومت مرکزی زمینه‌های عزل آنها را فراهم کنند. زیرا برقراری نظم و امنیت در شیراز و رضایت اقشار مختلف مردم شهر از حاکم ایالت برای حکومت مرکزی بسیار مهم بود و به همین

- امداد، حسن (۱۳۸۷). *فارس در عصر قاجار*. شیراز: مؤسسه فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس. نوید شیراز.
- ایرجی، ناصر (۱۳۷۸). *ایل قشقایی در جنگ جهانی اول*. تهران: شیرازه.
- ایوانف، میخائیل سرگی یویچ (۱۳۸۵). *عشایر جنوب (عشایر فارس)، قشقایی، خمسه، کهگیلویه، ممسنی*. تهران: آرون.
- بروگش، کارل هینریش (۱۳۷۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران: ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹*. ترجمه مهندس کردبچه. تهران: اطلاعات.
- تروبتسکوی، و. و (۱۳۸۶). *نقش عشایر یکجانشین و کوچی ایران در دوران نوین*. ترجمه سیروس ایزدی و مترادات ایزدی. پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران. تهران: ورجاوند.
- جیمز، چارلز (۱۳۶۸). *ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز*. ترجمه غلامحسین قراگزلو. تهران: اقبال.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله بن عبدالنبی (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*. تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (بی‌تا). *حقایق‌الانخبار ناصری*. تهران: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۸۰). *نزعت‌الانخبار*. تصحیح و تحقیق سید علی آل داوود، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رستم‌الحکما، معروف به محمدهاشم آصف (۱۳۸۲). *رستم‌التواریخ*. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیا ی کتاب.
- سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، محمدعلی خان (۱۳۶۲). *سفرنامه سدیدالسلطنه: التذقیق فی سیر الطريق*. تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران: به‌نشر.
- سیاح، محمدعلی بن محمدرضا (۱۳۵۶). *خاطرات حاج سیاح: دوره خوف و وحشت*. به کوشش حمید سیاح. تصحیح سیف‌الله گلکار. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۳۹). *ریاض‌السیاحه*. تصحیح اصغرحامد ربانی. تهران: کتابفروشی سعدی.
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا (۱۳۶۸). *خاطرات ظل‌السلطان*. به کوشش حسین خدیوجم. تهران: اساطیر.
- فرصت‌الدوله شیرازی، سیدمحمدنصیر (۱۳۶۲). *آثارالعجم: در تاریخ و جغرافیای مشروح بلاد و اماکن فارس*. به کوشش علی دهباشی. تهران: یساولی - فرهنگسرا.
- فسایی، حسن بن حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه حسین نورصادقی. چاپ سوم. [بی‌جا]. اشراقی.
- قوام شیرازی، اسدالله. *تاریخ قوامی*. نسخه خطی شماره ۳۰۱۳. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- قهرمانی‌ابیوردی، مظفر (۱۳۷۳). *تاریخ وقایع عشایری فارس*. تهران: علمی.
- کتاب آبی (۱۳۶۳). *به کوشش احمد بشیری*. تهران: نشر نقره.
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- گوبینو، کنت دو (۱۳۸۳). *سفرنامه کنت دو گوبینو، سه سال در آسیا*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر قطره.
- لسان‌الملک سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). *ناسخ‌التواریخ: تاریخ قاجاریه*. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من. تهران: زوار.
- نجم‌الدوله، عبدالغفار بن علی محمد (۱۳۸۶). سفرنامه دوم نجم‌الدوله به خوزستان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی‌خان (۱۳۶۲). خاطرات و اسناد. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی). سیروس سعدوندیان و حمید رام‌پیشه. تهران: نشر تاریخ ایران.
- وارینگ، ادوارد اسکات (۱۳۶۹). در ده سفرنامه. ترجمه مه‌راب امیری. [بی‌جا]: وحید.
- وقایع/تفاهیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایت جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ق. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. [بی‌جا]: آسیم. [بی‌تا].
- ویلس، چارلز جیمز (۱۳۶۶). تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه. ترجمه سیدعبدالله. به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیک‌نام. چاپ دوم. تهران: طلوع.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹). روضه‌الصفای ناصری. ج ۹. تهران: مرکزی. خیام. پیروز.

